

بررسی دو نگاره از داستان اکوان دیو

فریا آریانزاد

چکیده:

با توجه به ارتباط نگارگری و ادبیات فارسی و پیوند این دو در موضوع و اثر و کاربرد آنها در خدمت کتاب و تعلیم و اهمیت نگارگری به عنوان تنها مرجع هنرهای تجسمی در ایران، در این تحقیق کوشیده‌ام با بیان ویژگی‌های ادبی اساطیری و تاریخی کتاب گرانسنگ شاهنامه به طور اجمال و انتخاب یکی از داستان‌های این کتاب به تحلیل و بررسی دو نگاره به جا مانده در مورد این داستان پردازم. در این دو نگاره یک لحظه واحد به تصویر کشیده شده است.

مقدمه:

معرفی گنجینه‌های پهناور ادبیات گرانبار فارسی که عمری بیش از هزار سال دارد، کاری بس دشوار است. در این مدت کشور ایران، فراز و فرودها و کام و ناکامی‌های بسیار دیده و دوران‌های تلخ و شیرین زیادی را پشت سر گذاشته است. ادبیات پربار فارسی، جلوه‌گاه راستین تلاش‌های چندین هزار ساله مردم فارسی‌زبان در زمینه‌های گوناگون هنر است از

جمله در حماسه و داستان‌های پهلوانی، تاریخ و افسانه‌ها، سیر و تفسیر قرآن، برهان فلسفه و اخلاق، از این‌رو گویی از لحاظ گستردگی در مفاهیم این گونه داستان‌ها و به‌خصوص داستان‌های حماسی و پهلوانی به رود پر آب و پهناور و زلالی می‌ماند که عطش هر تشنه‌ای را بر هر ذوق و سلیقه‌ای که باشد فرو می‌نشانند و این معنا را باید در فرهنگ ادبی اصیل ایران جست‌وجو کرد.

مبادی و سرچشمه‌های فرهنگ ایران، از دیرباز به باورها و داستان‌ها و اسطوره‌هایی مربوط می‌شده که هر کدام مبین نیازی خاص و بازتاب آرزویی ملی و جهت یافته بوده است. بیشتر این داستان‌ها پس از انطباق بر احوال تاریخی و باورها و معتقدات قومی، تجربه‌های روزگاران را در خود جذب می‌کند و با صورتی دوام‌پذیر، در هر وضعی به حیات تکاملی خویش ادامه می‌دهد.

حماسه‌ها و اسطوره‌ها به عنوان جلوه‌ای از فرهنگ، با هنر قومی رابطه‌ای مستقیم دارد، اسطوره‌ها و هنر در موقعیتی متولد می‌شوند که ذهن هنرمند بتواند آزادانه حرکت کند و هنرمندان ما همیشه با توجه به استعدادهای موجود در دوران‌های تاریخی عکس‌العمل‌های خود را در برخورد با واقعیت‌های ملموس و گاه تلخ دوره‌های باروری مردم این سرزمین در لابه‌لای حماسه‌ها و اسطوره‌ها و در پس اشارات و کنایه‌ها به صورت دلپذیری ماندگار کرده‌اند.

شعر و ادب فارسی در ورای این اشارات و کنایه‌ها و رموز، بر پشتوانه سرشار از اندیشه و ادراک تکیه و درک ابعاد هنری و غنای فرهنگی و اهمیت تاریخی آن بدون اطلاع از این اشارات و کنایه‌ها و درس‌های اخلاقی امکان‌پذیر نیست. برای دست یافتن به این دقایق باید پوسته ظاهری را شکافت و به مروارید صدف دست پیدا کرد.

در زبان فارسی تنها چند کتاب است که طی قرن‌ها، قوت روان قوم ایرانی بوده است و توانسته از ورای پوسته ظاهری، خود را به مردم فارسی‌زبان بنمایاند، یکی از آنها و شاید برتر از همه آنها شاهنامه فردوسی است. پیوند مردم با سواد و حتی کم‌سواد ایران با آثار بزرگ ادبی خود و بخصوص شاهنامه فردوسی پیوندی مستمر و همراه با ارادت و اعتقاد بوده است.

قهرمانان شاهنامه نمونه انسان‌هایی‌اند که حس افتخار، عشق به وطن و علاقه به آیین و کیش

در وجود آنهاست. احساسات عمیق وطنی و تعالیم لطیف اخلاقی در آن، همه جا جلوه یافته و فردوسی، این احساسات را به سادگی و روشنی بیان می‌کند و از پیرایه‌سازی و سخن‌پردازی دوری می‌جوید.

وقتی از شاهنامه، صحبت به میان می‌آید، آنچه مورد بحث است یک کتاب و یا یک شاعر نیست، بلکه این اثر از یک ملت، یک فرهنگ و یک دنیا سخن می‌گوید.

شاهنامه یک نمونه والای شعر واقعی است که شاعر، انواع مطالب را از رزمی و بزمی گرفته تا اخلاق، خرد و عقیده و باور، همه را با قدرت شاعری بی‌مانند بیان می‌کند، به گونه‌ای که انسان با قهرمانان آن همدلی پیدا می‌کند و باورهای خود را در باورهای قهرمانان آن می‌جوید و می‌آموزد. قهرمانان شاهنامه و اعمال آنها، تجسمی از آرزوهای خود آنهاست و عبرت‌جویی از داستان‌ها، معرف بینش خود فردوسی است.

کمتر کتابی را در جهان می‌توان نام برد که تارهای پیچیده پیوند بشری از عشق، مهربانی، فروتنی، خردمندی گرفته تا بیداد، آز و غرور را در میان افراد جامعه و بین گروه فرمان‌بران و فرمانروایان، به طور دقیق، هنرمندانه و شاعرانه نشان داده باشد.

عنصر اصلی داستان‌های فردوسی، ستایش فضیلت‌های آدمی است که شاعر تا آخرین حد از قدرت و ساختار تخیل خویش بهره می‌گیرد و آنها را توصیف می‌کند. وسعت دید، قدرت بیان و ساختار اساسی فکر شاعر است که به شعر او روح می‌بخشد و هر خواننده‌ای با خواندن این اشعار، خود تبدیل به گوینده و آفریننده می‌شود.

فردوسی در شاهنامه، ایران را جایگاه دلیران، پهلوانان و آزادگانی معرفی می‌کند که همه خداپرست هستند و متوکل به پروردگارند و به کاری دست نمی‌زنند مگر از پروردگار یاری بطلبند.

این پهلوانان و آزادگان، کاری با دروغ، حیله و نیرنگ ندارند و علاوه برداشتن صفات ملی و پهلوانی، دارای جوانمردی، سخنوری، ساده‌دلی، شجاعت، راست‌گویی، نیکو عهدی و بزرگ‌منشی هستند و جلوه‌گری این سجایا، در بعضی از شخصیت‌ها، بارزتر است و هر کدام از شخصیت‌های داستانی، جایگاه خاص خود را دارند.

فردوسی می‌خواهد که شخصیت داستان‌هایش، مظهر خصال شایسته و بزرگ‌منشی و

جوانمردی باشد.

در داستان‌های شاهنامه، شخصیت رفتاری قهرمانان داستان، در گفتارهای آنان نشان داده شده است، ساده‌دلی و صفای باطن اسفندیار، خودبینی رستم، دوران‌دیشی پشتون و... فردوسی حوادث وحشت‌زای را با فلسفه عقلی و حکمت عملی اخلاقی، چنان توجیه می‌کند که خواننده را قانع و خرسند می‌سازد. او با تیزبینی شگفت‌انگیز خود، نکات اخلاقی، حکمی و موضوعات گوناگون و متنوع زندگی را بر می‌شمارد و محرومیت‌ها و جنبش‌های فکری و فرهنگ ایرانیان را در فراز و نشیب‌ها بازگو می‌کند.

فردوسی آزادگی، خردورزی، دانش‌پژوهی، هنرگرایی، اصالت، نیکوکاری و راستی را وسیله سرافرازی و پیروزی ملت ایران می‌داند و همگان را به خردورزی، دادپیشگی، نیک‌اندیشی، نیک‌کامی، آزادگی، فضیلت‌جویی و... رهنمون می‌شود.

او می‌خواهد که شخصیت داستان‌هایش، مظهر خصال شایسته و بزرگ‌منشی و جوانمردی باشند. پس می‌توان این اثر را به دلیل کیفیت معنایی و کمیتی آن، یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان دانست.

اگر کل اندیشه‌های اخلاقی را به دریایی تشبیه کنیم، تک‌تک موضوعات اخلاقی، مثل گوهرهایی هستند که فردوسی آنها را به شکل هنرمندانه بیان کرده است.

از نظر فردوسی ارزش بزرگ شاهنامه در جنبه عبرت‌انگیز و هوشیارکننده آن است. خود او همواره درس فلسفه زندگی و راز زیستن را از داستان‌های خویش استخراج می‌کند. خلاصه آنکه شاهنامه از جهات مختلف منبع فیاض و پهناوری برای غنا بخشیدن به تخیل و فکر ایرانی بوده است، هم از جهت توجه مداوم به بی‌اعتباری جهان و اغتنام وقت توانسته است الهام‌بخش صدها شاعر و متفکر و هنرمند ایرانی در طی قرن‌ها شود.

شاهنامه فردوسی دارای خصائص بسیار مهم و درخور توجهی است که به شرح آن می‌پردازیم:

شاهنامه سند قومیت و نسب‌نامه مردم ایران است. ریشه‌های آنان را تا گذشته‌های افسانه‌ای می‌گسترده و پنجره این ملک را روی افق پهناور و زمان می‌گشاید و اقتضای طبیعت بشر آن است که می‌خواهد احساس شخصیت و اصالت کند، وجود ملی خویش را در این جهان

توجه کند و تکیه گاهی تاریخی برای خود بیابد. همانگونه که فرد احتیاج به غرور و شخصیت دارد، ملت هم احتیاج به غرور و شخصیت دارد.

شاهنامه عصاره و چکیده تمدن و فرهنگ قوم ایرانی است، ما هیچ کتب دیگری نداریم که تپش های قلب ایران قدیم را به این روشنی و دقت در خود ثبت کرده باشد. شاهنامه هر چند آمیخته به افسانه باشد، ارزش آن برای شناسایی ایران باستان از تاریخ بیشتر است زیرا کشش و کوشش زنده یک ملت را بیان می کند. از خلال شاهنامه نحوه زندگی کردن و اندیشیدن قوم ایرانی استنباط می شود و ارزش آن به سنجش در می آید، مثلاً برای شناخت دو تمدن بزرگ باستانی یونان و ایران اگر جنگ ایران و توران را با ایللیاد و ادیسه «هومر» مقایسه کنیم، به استنتاج های گران بهایی دست خواهیم یافت که عمق انسانی تمدن ایران را بر ما آشکار می کند و حال آنکه هیچ سند دیگری از عهده گواهی ای به این گویایی بر نمی آید.

شاهنامه که یک کتاب انسانی است، نه تنها حماسه ساکنان ایران بلکه حماسه بشر پوینده را می سراید که با سرنوشت دست و پنجه نرم می کند، رنج می کشد و می کوشد تا معنا و حیثیتی در زندگی خاکی خود بگذارد. شاهنامه از یک سو تعارض و از سوی دیگر تعادل بین جسم و روح را می سراید؛ تعارض به این معنی که بشر پای بند وضع محدود خاکی خویش است، اما از سوی دیگر روح آرزو پرور و پهناور اوج گیرنده دارد و طالب کمال و رهایی است. در این کشمکش بین جسم و روح فرزانه مقهور نمی شود، بلکه می کوشد تا تعادلی بیابد، آیین زندگی درست این است. انسان در عین آنکه با وضع زمینی خود سازگار و دم ساز می ماند حسرت زندگی بهتر و پاینده تر را در دل نمی میراند. این است سر مشقی که پهلوانان برجسته شاهنامه به ما می دهند. بزرگی آنها در آن است که زندگی را دوست می دارند، بی آنکه از فرهنگ بترسند، از عمر بهره می گیرند، بی آنکه بی اعتباری جهان را از یاد ببرند.

شاهنامه یک اثر ادبی بی دخیل است، شاید تعداد کتاب هایی که به این ارزش و عظمت باشند در سراسر ادبیات جهان به ده نرسد، زیبایی و ابهت کلام فردوسی و بلندای فکر او حد نهایی توانایی بشر را در سخن گفتن می نماید. شاهنامه مانند نور آفتاب بر بی سواد و باسواد بر قصر شاهان و قهوه خانه های محقر یکسان تابیده است و شاید تنها کتابی در زبان فارسی باشد که نتوان خواند بی آنکه اشک در دیده گرداند.

شاهنامه فردوسی آینه تمام‌نمای شخصیت باطنی و سجایا و خصوصیات و صفات مردان ایران زمین است. مردان میهن‌پرستی که شادکامی را برای خود خفت‌آور می‌دانند و حفظ متعلقات خود را از دستبرد دشمن خارجی ناموس زندگی دانسته و برای از دست ندادن شرف خود جان برکف می‌نهد.

رستم جهان‌پهلوان، تهمتن و پیلتن، پهلوان اول شاهنامه است. وی مردی است که در حماسه ملی ایران نظیری برای او یافت نشده است.

رستم آن گونه که در شاهنامه توصیف شده نشان‌دهنده یک پهلوان کامل در ایران باستان است. این مرد، تجسم اندیشه و آرزوی پیشینیان ماست.

کشش و کوشش بشر برای زندگی بهتر، برای سیر نبوی اعتلا و پیروزی بر بدی و گزند و زشتی.

در ادامه این مطالب می‌توان به پیوند درونی و همخوانی ذاتی نگارگری و ادبیات به‌ویژه پیوستگی اش با شاهنامه اشاره کرد.

نگارگری همچون هنرهای دیگر در ایران ریشه در فرهنگ و تمدن ایران دارد، به واسطه جایگاه اجتماعی نگارگران و همچنین نگارگری در ایران که این هنر را در ارتباط مستقیم با ادبیات قرار داده است و نگارگران در طول تاریخ عمدتاً موضوعات داستانی و روایی را برای آثار خود انتخاب می‌کردند، شاهنامه به عنوان منبعی عظیم از داستان‌های کهن و اساطیری بسیار مورد توجه نگارگران بوده است.

می‌توان گفت نگارگری در ایران هنر ترسیم صحنه‌هایی است که اکثراً در کتاب‌های ادبی وجود دارند. روایت داستان به صورت تصویر، عمده‌ترین فعالیت هنرمندان نگارگر در ایران بوده است. به دلیل تنوع و بسیاری داستان‌های شاهنامه موضوعات مختلفی در اختیار هنرمندان نگارگر قرار دارد. در بررسی این موضوع نباید از اهمیت شاهنامه به عنوان یکی از کتاب‌های مهم ادبی در دوران‌های بعد از فردوسی چشم‌پوشید و به تبع آن این اهمیت باعث می‌شود که نگارگران ایرانی در ترسیم صحنه‌های بی‌نظیر این کتاب به اهتمام تمام نمایند و همچنین وجود شاخصه‌های اساطیری در این داستان‌ها باعث می‌شود که خواننده برای دیدن این شخصیت‌های اساطیری و کارهای خرق‌عادت آنها تشنگی و کنجکاوی بیشتری نشان

دهد. و این موضوعات مخاطب بیشتری را به سمت خویش جلب می‌کند. ایرانیان کمال‌گرا همواره از ادبیات کمال‌گرا و اسطوره‌گرا پشتیبانی کرده‌اند و همچنین نگارگران ایرانی هم به تبع این پشتیبانی مخاطبان بسیاری برای آثار خویش یافته‌اند. نگارگری کتاب شاهنامه به دلیل اهمیت کتاب شاهنامه و کثرت آثار نگارگران خود موضوعی بسیار گسترده برای تحقیق است. در این گذار با انتخاب یکی از داستان‌های شاهنامه که تأثیر و وجود اسطوره در این داستان بیشتر از داستان‌های دیگر به چشم می‌خورد، می‌توان رهیافتی به موضوع نگارگری آثار شاهنامه یافت. در میان داستان‌های متنوع شاهنامه داستان اکوان دیو از ویژگی تصویری به‌خصوصی برخوردار است. همه عناصر تشکیل‌دهنده داستان اکوان دیو هم اساطیری‌اند و هم در ادوار تاریخی و گسترده جغرافیایی حیات خود و حضوری منطقی و متوازن دارند. می‌توان به جرات گفت که هیچ یک از داستان‌های شاهنامه از خلوص اساطیری داستان اکوان دیو برخوردار نیست. فردوسی با رنجی فراوان کوشیده تا این داستان را که گویا از داستان‌های پراکنده‌ای راجع به رستم بوده معقول و باورداشتنی بنمایاند و آن را به نوعی تأویل کند که خوانندگان باورش دارند.

فصلنامه هنر
شماره ۷۷

۲۳۰

در این داستان صحنه‌ای وجود دارد که اکوان دیو رستم را که روی تخته سنگی آرمیده روی سر بلند می‌کند، این تصویر واحدی است که در نگارگری این داستان مورد توجه نگارگران قرار گرفته است. در تصویرسازی این داستان، این صحنه به عنوان صحنه کلیدی و نماینده و نمایشگر داستان در تاریخ بوده است. این تکرار ترسیم و این وحدت موضوع و صحنه داستان می‌تواند بستر قوی برای تطبیق شیوه و نگرش هنرمندان نگارگر باشد و می‌توان از طریق مقایسه این آثار به تفاوت‌های برداشت هنرمندان از یک صحنه واحد دست یافت.

خلاصه داستان

جنگ اکوان دیو

داستان اکوان دیو، افسانه‌ای است که خود فردوسی هم آن را باور نکردنی می‌خواند. روزی نگاهبان کیخسرو به نزد او می‌آید و می‌گوید که گوری در گله اسبان افتاده و تعدادی از آنها را هلاک کرده است و وصف گور را چنین می‌دهد:

یک نره شیر است گویی دژم

همی بگسلد یال دهمان زهم

همان رنگ خورشید دارد درست

سپهرش به زر آب گویی بشست

یکی بر کشیده خط از یال اوی

سرشک سیه تا به دنبال اوی

پادشاه چون از کسان دیگر دانتر است در می یابد که این گور نیست و چون چراگاه اسبان همان جایی است که محل تردد اکوان دیو است، حدس می زند که اکوان دیو در هیئت گور بر اسبان تاخته است. چون در میان پهلوانان کسی نیست که بتواند حریف این دو باشد رستم را از سیستان می خواند و وی را مأمور جنگ با او می کند. رستم به تنهایی روانه می شود. به چراگاه می رسد و گور را می بیند. سعی می کند او را با کمند بگیرد، ولی گور از کمند بیرون می جهد. به طرف او تیر می اندازد ولی گور ناپدید می شود.

فصلنامه هنر
شماره ۷۷

۲۳۱

رستم برای رفع خستگی کنار چشمه ساری می خوابد، اکوان دیو در هیئت اصلی خود فرا می رسد. تخته سنگی از زمین را که رستم بر آن خوابیده است می برد و بالای سرش می برد. رستم چون بیدار می شود و خود را در آن حال می بیند، از پیروزی خود ناامید می شود. دیو از او می پرسد که بر زمینش در افکند یا بر دریا، رستم می داند که هر چه بگوید دیو عکس آن عمل خواهد کرد، پس جواب می دهد بر زمین. که در آب هر کاو بر آیدش هوش

به مینو ز دانش نبیند سروش

به زاری هم ایدر بماند به جای

خرامش نیاید به دیگر سرای

به کوهم بینداز تا ببر و شیر

ببینند چنگال مرد دلیر

و البته اکوان او را به دریا می اندازد، رستم شناکنان خود را به خشکی می رساند، چون از رخس

خبری نیست، پیاده به راه می افتد تا به گله اسبان افراسیاب می رسد (مرز توران) رخس را در میان آنان می بیند، کمندی می افکند و او را می گیرد و بر حسب اتفاق افراسیاب همان زمان برای سرکشی به گله اسبانش آمده، چوپانان حضور بیگانه را به او اطلاع می دهند. سواران افراسیاب رستم را تعقیب می کنند، او به تنهایی صد تن از آنان را بر خاک می افکند، سپس غنائمی برمی گیرد و بر سر همان چشمه باز می گردد. اکوان دیو ظاهر می شود، این بار رستم به موقع کمند می افکند و دیو را می گیرد و سر از تنش جدا می کند و به نزد کیخسرو می برد. اکوان دیو تجسمی است از نامردی و بدی که به دام پهلوان نیکی می افتد.

عناصر اسطوره‌ای داستان

اکوان

«واژه اکوان را بسیاری از پژوهشگران و زبان‌شناسان تعریف شده اکومن می دانند که در باور ایرانیان باستان و نیز در آیین زردشتی از دیوان مقدم و یار اهریمن است و نام اوستایی اش (آگه منَه) ^۱(akamanah) به معنی «بداندیش» یا بدمنش است.»^۲

«پهلوی ^۳akoman، اوستا ^۴akamanah، به معنای اندیشه بد، نخستین کماله دیو است. به گفته گاهان، دیوها او را برگزیدند و مردم بد بدو پیوندند. در اوستای تازه، آفرینش اهریمنی از او پدید می آید. او دشمن بهمن امشاسپند و پیام‌آور اهریمن است.»^۵

بخش دوازدهم کتاب بندهش به توضیح بدکرداری اهریمن و دیوان اختصاص دارد. در این بخش آمده است «اکومن را کار این که بداندیشی و ناآشتی به آفریدگان دهد.»^۶

فردوسی در این داستان از اکوان به نام کوان یاد کرده:

کوان پهلوانی بود زورمند

به بازو ستبر و به بالا بلند

کوان خوان اکوان دیوش مخوان

ابر پهلوانی بگردان زبان

«نام کوان که فردوسی بر آن تأکید می‌ورزد، ما را به یاد نام‌های ایزدان چین نظیر «کوان‌تی»^۷

Kuanti یا «کوان یو»^۸ kuan yu ایزد جنگ و «کوان این»^۹ kuan in ایزد بانوی بخشایش می‌اندازد همچنین ممکن است اکوان بازمانده‌ای از ترکیب چینی «کوی ونگ»^{۱۰} kwei wang یا کویی انگ^{۱۱} (Kui ong) باشد که معنی آن خدای روح است.^{۱۲}

دیو بودن اکوان

«در همه متون کلاسیک و معاصر ما و در شاهنامه، اکوان، دیو خوانده شده و همین دلیل روشنی است بر جایگاه اساطیری این واژه. «دیو» که در زبان اوستایی «دئو»^{۱۳} (Daeva) خوانده می‌شود، در لغت به معنی خداست، این واژه در سانسکریت و هندی باستان نیز «دوا»^{۱۴} (Deva) گفته می‌شود که معنی لغوی آن فروغ است و هندوان آن را خدا می‌دانند.»^{۱۵}

«اینکه چگونه دیو سیمای اهورایی را از کف داده و گرفتار چهره‌ای مهیب و عادات نامأنوس شده است، ظاهراً به اثربخشی دین زردشت در میان مردم باز می‌گردد که در روزگار خود طرحی نو در انداخته بود، اما گروه‌هایی بر باور دیرین خود پابرجا مانده بودند، گفته می‌شود پیروان زردشت، خود را «مزدیسن» یعنی خداپرست و باورمندان به کیش پیشینیان را «دیوپرست» می‌خواندند.

از این پس دیوسان آرام آرام در ذهن نسل‌های بعدی هیبتی مخوف یافتند و هر چه از عادات ناپسند و واژگونه‌اندیشی در تصور می‌گنجید به آنان نسبت داده شد.»^{۱۶}

زردفامی و خورشید گونگی گور

«اینکه اکوان با رنگ زرد چهره می‌نماید، بر آن است تا توان سرشتی خود را آشکار کند، چرا که معلق میان زمین و آسمان و ندیم کیهانی برق و خورشید است و نیز بر صلابت عنصر زرد در زمینه بودن جنگ افزار رب‌النوع‌ها و بزرگان باستان اشراف دارد.»^{۱۷}

لباس رزم رستم

در ادبیات آمده که رستم برای نبرد با اکوان «ببر بیان» بر تن داشته و میانش را نیز درست مانند هنگامه‌های خطیر تنگ بسته بوده است. ببر بیان رزم جامه ویژه و آیینی رستم است که او را از

گزند ضربات دشمن در امان می‌داشته و ساخته شده از پوست اژدهایی احتمالاً ببر نام دانسته‌اند. پوشیدن این لباس به این دلیل بوده که او خود را برای نبرد با اهریمنی در پوست گور آماده کرده.^{۱۸}

نجات از آب

چگونگی نجات رستم از آب، نحوه شنا کردن و درگیری‌اش با نهنگان نیز دارای اعتباری اساطیری است و می‌توان همه افسانه‌های فولکلوریک موجود را که قهرمانان آنها به نوعی از آب دریاها گذشته‌اند یا با جانوران دریایی جنگیده‌اند، یا حتی برای عبور خود از آب از حمایت نهنگان و ماهیان بزرگ برخوردار شده‌اند، با بخشی از داستان اکوان دیو سنجید و به نتایج تطبیقی معینی رسید.

ویژگی‌های ظاهری اکوان

دندان گراز

«گراز در اعتقاد ایرانیان قدیم، نهاد قدرت و شکست‌ناپذیری است. درباره مهر آمده است که چون او بر گردونه‌ای با اسبان چالاک برآمد تا جهان را به آیین بهی بخواند، در پیشاپیش گردونه، بهرام در هیأت گراز (پنجمین صور از صور ده گانه بهرام) آماده دفاع از او شد. در بند ۷۰ مهریشت آمده است که بهرام اهوره آفریده، همچون گراز نرینه تیز چنگال و تیز دندان و تکاوری پیشاپیش او [=مهر] روان شود، گرازی که به یک زخم بکشد، گراز خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد، گرازی با چهره خال خالی، گرازی نیرومند، آهنین پا، آهنین چنگال، آهنین پی، آهنین دم و آهنین پوزه.»^{۱۹}

کیود بودن چشم

در بعضی نسخه‌های شاهنامه پدید آمده است. کیود رنگی باستانی و برخوردار از پشتوانه‌ای اساطیری است. در تبارشناسی اقوام آمده است که نیای توتمی ترکان «گرگ کیود» است. هم اکنون «اهل حق» کردستان ابلیس را «او کو سوار» می‌خوانند که «کو» تلفظ کردی کیود

است.^{۲۰} همانطور که گفته شد عناصر تشکیل دهنده داستان دارای بار اساطیری هستند که می‌توان در بررسی تصاویر نحوه برخورد نگارگر با آنها را بررسی کرد. همچنین می‌توان به موضوعات مهمی در ترسیم نگاره پی برد:

رنگ یکی از مهم‌ترین عوامل در ترجمه معانی داستان به زبان تصویر است. بار اساطیری بعضی رنگ‌ها باعث می‌شود که آنها کلیدهای پر معنی برای رمزگشایی برداشت نگارگر از داستان مورد نظر باشند. همچنین رنگ‌ها جدا از ساختار فیزیکی‌شان در تاریخ فرهنگ بشر معانی مختلفی را به خود گرفته‌اند.

نکته دیگر در نگاره‌ها لباس و پوشش قهرمانان و شخصیت‌های داستان است. طرح، شکل و رنگ آنها حتی می‌تواند نشان‌دهنده خلق و خو، منش، رفتار و جایگاه اهریمنی و حتی جایگاه نیکی قهرمان باشد. حضور حیوانات هم در نگاره‌ها می‌تواند به شخصیت‌های نگاره مرتبط باشد و هم می‌تواند ما به‌ازای آن قهرمان و یا آن شخصیت را در تصویر نشان دهد. در بررسی نگاره‌ها حتی می‌بینیم که رنگ پوست جانور با رنگ لباس شخصیت داستان یکی است و این حتی می‌تواند بار اساطیری حیوان مورد نظر را بر دوش قهرمان داستان بگذارد و عناصر دیگر تصویر هم به تبع آنها می‌تواند در توضیح نگاره و در برداشت هنرمند از داستان یاری رساند. بی‌شک نمی‌توان حضور جزئیات در تصویرها را فقط به عنوان نکات تزئینی و حتی اتفاقی قلمداد کرد، زیرا معرفت و فلسفه هنر ایرانی بر اتفاقات و حتی تزئینات اضافی استوار نیست. ساده‌نگری و ساده‌سازی یکی از اصول جدا نشدنی هنر ایران است. حضور جزئیات در یک اثر هنری در دوران‌های گذشته و در هنر ایران چیزی نیست جز ضرورت وجود آنها. با توجه به کلیت آثار نگارگری و با تفسیر تاریخی و اساطیری رنگ‌ها و نقش‌ها و پردازش تصویرها می‌توان به برداشت هنرمند از داستان پی برد.

در ادامه این تحقیق با استفاده از همین عناصر و همین نکات بر شمرده، دو نگاره مربوط به داستان اکوان دیو که صحنه‌های واحدی را به تصویر کشیده است، بررسی شده و بی‌شک برداشت هنرمند ایرانی در نگارگری از تقلید سنت نگارگری هم خالی نبوده است، اما با این حال وجود تفاوت‌ها در تصویرسازی یک صحنه موید خلاقیت هنرمند در به تصویر کشیدن این صحنه مهم در داستان است.



<p>کهنه باستان سپه ازیم کجوه و کله آتشه در بارین یکی داستانی زت ازین نراسل نیاید بر کس سواد برسته بجال کرد ایست برسته و آوارش بره کانه ز کسستی با ناست</p>	<p>در یاد آید که اندازم کتابتین یوه وارون سیر بنیاد و پانچ گره اناس برای هم ایست بر یکه کوه انده انده کسده گروهی بر میان با ندره عیانی خوانم که نشت گنت</p>	<p>آن که چشم نام نایب به کار پیش استخوان دریا کن و کین یکد از شره و ده من بیست و نه در انز بر کن کون چون قارای نیست وز زود با نوبی کای اسپن و از آبر سوی در با سواد</p>	<p>از نادم گنت در کسپه که گزین کس نام سنبل ال پاره بیه کون سبت کوه تاب کس بر آرد ز کنت کای در و نیرم و در دام نزن کئی از نزل ندمت بر نیده اگر ان در</p>
--	---	---	---

فصلنامه هنر
 شماره ۷۷

۲۲۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

تصویر ۱- برگه‌ای از شاهنامه فردوسی موجود در موزه رضا عباسی

تحلیل نگاره

تصویر ۱- برگی از شاهنامه فردوسی موجود در موزه رضا عباسی

تحلیل تصویر

نگاره، اکوان دیو را نشان می‌دهد که رستم را با سنگی که بر آن دراز کشیده بلند می‌کند و قصد دارد آن را در آب افکند. در نگاهی کلی متوجه می‌شویم که عناصر اصلی داستان در طرفین نگاره متمرکز شده‌اند، حضور تنه درخت در وسط نگاره بر این امر تأکید می‌کند. دیو در سمت راست تصویر و با رنگی تیره قرار گرفته و از ویژگی‌های ظاهری اکوان، به کبودی چشم و دندان گراز او اشاره شده است.

رستم با چهره‌ای آرام و چشمانی باز در حالی که بپریان بر تن دارد، روی سنگی آبی که روی دستان اکوان قرار دارد دراز کشیده است.

می‌توان گفت که هدف نگارگر با انتخاب رنگ آبی برای سنگ اکوان بیان مفاهیمی خاص است: «رنگ آبی مفهوم ایمان را می‌رساند و اشاره‌ای به فضای لایتناهی و روح دارد و برای مردم چنین نماد جاودانگی است. همچنین آبی همیشه نشان‌دهنده فکری برتر و ماورای طبیعی است و به عالم بالا اشاره می‌کند.»^{۲۱}

از آنجایی که رنگ سنگ کاملاً متفاوت با رنگ فضا است، می‌توان چنین برداشت کرد که هدف نگارگر نشان دادن عالمی والا و خصوصیتی فرا انسانی برای رستم است. در پایین تصویر و جلوی پای دیو، آب تصویر شده که ماهیانی در آن شناورند، رنگ نقره‌آبی به مرور اکسید شده و دیگر جلوه‌ای ندارد. بالای نگاره صخره‌های نارنجی و سفید بر زمینه بنفش روشن جلوه می‌کند و گل‌بوته‌هایی زمینه را زینت می‌دهند که در ایجاد تعادل رنگی در صحنه نقش مهمی ایفا می‌کنند. در سمت چپ تصویر، دو تن یکی با چهره‌ای تیره و لباس زرد و دیگری با لباس قرمز و دستار سفید به شیوه اوایل مکتب اصفهان ترسیم شده‌اند.

«رنگ زرد تیره رساننده مفاهیم دروغ، خیانت، حسد، اشتباه، بی‌اعتمادی و شک است.»^{۲۲}
و «رنگ قرمز نماد حیات و زندگی است و عامل موثری در سازندگی و تشدید رویش گیاهان

و بیان کننده هیجان و شورش است. وقتی قرمز، به قرمز نارنجی تبدیل می شود، نیروی آتشین و ملتهب می یابد. قرمز نماد حیات و زندگی است و عامل موثری در سازندگی و تشدید رویش گیاهان بوده^{۲۳}، با در نظر گرفتن حالت چهره های این دو نفر که روبه روی هم قرار دارند، یکی با رنگ چهره تیره و دیگری روشن و همچنین نسبت دادن رنگ زرد به اکوان می توان این گونه برداشت کرد که هدف نگارگر نشان دادن دو نیروی خیر و شر و حاکم بودن این مفهوم بر کل نگاره است. کشیدن ببری سفید در نگاره تأکیدی است بر خطیر بودن خشکی.

تصویر ۲- توضیح درباره شاهنامه

نسخه شاه محمود، قرن دهم ه.ش (کتابخانه سپهسالار)

به شماره ۳۱۳ در ۵۰۸ ورق به قطع ۲۳×۳۴/۶ سانتیمتر، هر صفحه ۲۵ سطری در اندازه ۱۴×۲۵ سانتیمتر با اشعار شاهنامه کتابت شده است. کاغذ نسخه سپاهانی است و جلد آن تیماج مشکی سوخته، آراسته به رنگ زرد است که به نظر جدید و بیش از سی سال از قدمت صحافی و مرمت جلد آن نمی گذرد.

فصلنامه هنر
شماره ۷۷

۲۳۹

تحلیل تصویر

در میانه تصویر، اکوان دیو با هیبتی زردرنگ رستم را که بر تخته سنگی خفته بود از جای کنده و بالای سر برده.

براساس آنچه قبلاً ذکر شد رنگ زرد تیره رساننده مفاهیم دروغ، خیانت و حسد است که هدف نگارگر از اختصاص این رنگ برای اکوان این مفاهیم را بازنمایی کرده.

قرمزی چشم های اکوان و لکه های بدن او به واسطه گل های قرمز زمینه تعدیل شده است و با سیاستگزاری درست نقاش و انتخاب رنگ لباس ها و صخره ها رنگ های موجود در پایین صفحه به بالای صفحه منتقل شده است.

رنگ بنفش زمینه نیز در ایجاد تعادل سردی و گرمی رنگ ها در نگاره نقش به سزایی را ایفا می کند.

در قسمت پایین نگاره و در طرفین اکوان دو صخره به حالت قرینه وجود دارد که روی هر

کدام حیوانی درنده خو کشیده شده است. در سمت راست شیری با حالتی آرام روی صخره دراز کشیده و در سمت چپ ببری با حالت تهاجمی رو به سمت اکوان دارد. نقاش در انتخاب این دو حیوان وفادار به شعر بوده.

به کوهم بینداز تا ببر و شیر بینند چنگال مرد دلیر

اما حضور این دو حیوان را می توان به گونه ای دیگر نیز توجیه کرد.

«شیر دارای طبیعت دوگانه ای است که نمایانگر خیر و شر، محبت و ویرانی، نیک خواهی و یغماگری است. دو دیو هرج و مرج بابلی و سومری بودند که شکل ظاهری آنها شیر بود.»^{۳۴} حال آنکه ببر نماد آگاهی است. با توجه به نکات یاد شده و همچنین در نظر گرفتن حالت تهاجمی ببر و شباهت لباس رستم به او، همچنین شباهت رنگ بدن اکوان و شیر می توان نتیجه گرفت که هدف نقاش نشان دادن مبارزه دو نیروی خیر و شر بوده و برای اکوان و رستم نمادهایی حیوانی نیز در نظر گرفته است.

پی نوشت ها:

1. akamanah

3. akaman

4. aka.manah

7. kuantu

8. kuanyu

9. kuan in

10. kwei wang

11. kui ong

۲. حمیدی، بهمن، سه گفتار درباره شاهنامه فردوسی، صفحه ۱۸۹. مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۵. پژوهشی در اساطیر ایران، بهار، مهرداد، بخش ششم

۶. بهار، مهرداد، بندهش / ص ۱۱۹، تهران، ۱۳۷۸.

۱۲. ج. ک. کویاجی، آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان. صص ۸ و ۹.

13. Daeva

14. deva

۱۵. حمیدی. بهمن. سه گفتار درباره شاهنامه فردوسی. ص ۱۹۶.

۱۶. همان، ص ۱۹۷.

۱۷. همان، ص ۲۰۰.

۱۸. همان، ص ۲۰۳.

۱۹. همان، ص ۲۱۹.

۲۰. همان، ص ۲۲۹.

۲۱. اتین، جوهانز، کتاب رنگ، ص ۲۱۸.

۲۲. همان، ص ۲۱۶.

۲۳. حمیدی، بهمن، سه گفتار در مورد شاهنامه، ص ۲۰۰.

۲۴. اتین، جوهانز، کتاب رنگ، ص ۲۱۲.



فصلنامه هنر
شماره ۷۷

۲۴۱

منابع و ماخذ

- آدامو، ا. ا. ت. و گیدزالیان، ل. ت. نگاره‌های شاهنامه. ترجمه فیضی زهره، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشار فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳.

- شوالیه، ژان و گریبران، آلن. فرهنگ نمادها. ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، انتشارات چیچون.

- شاهنامه فردوسی، براساس چاپ مسکو، تهران، زهره، ۱۳۷۸.

- جابز گرترو، سمبل‌ها، محمدرضا بقاپور، چاپ جهان‌نما، ۱۳۷۰.

- حمیدی. بهمن سه گفتار در مورد شاهنامه، نشر توسعه، ۱۳۷۵.

- جوهانز، اتین، کتاب رنگ، محمدا. حسین حلیمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶.

- بهار، مهرداد، بندهش / فرنیغ دادگی، تهران، توس، ۱۳۷۸.

- ج. ک. کویاجی، آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوست‌خواه، ۱۳۶۲.